

۱۴۲۹۳۷۲

گلچین اشعارهای حماسی شاهنامه فردوسی

جنگ پیروز با تورانیان

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: مریم هداوند

www.ketab.ir

سرشناسه: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۴۱۶ق. عنوان قراردادی: شاهنامه
برگزیده، عنوان و نام پدیدآور: جنگ پیروز با تورانیان / تألیف ابوالقاسم
فردوسی؛ به کوشش مریم هداوند. مشخصات نشر: تهران: آلوس، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۶۱ ص. شابک: ۵-۱۸-۸۱۲۹-۶۰۰-۹۷۸. وضعیت
فهرست نویسی: فیبا. فروست: گلچین اشعارهای حماسی شاهنامه فردوسی: شعر
فارسی قرن ۴. شناسه افزوده: هداوند، مریم، ۱۳۶۸. گردآورنده. رده بندی
کنگره: ۱۳۹۵ ۱۴ش/PIR۴۴۹۱. رده بندی دیویی: ۲۱/۸. شماره
کتابشناسی: ۲۲۰۱۵۴۶

چاپ: تهران دانشگاه، کوچه رستمی، پلاک ۶
تلفن: ۰۹۱۲۰۸۴۶۶۱۹۸-۶۶۰۹۰۲۷۰

گلچین اشعارهای حماسی شاهنامه فردوسی

جنگ پیروز با تورانیان

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: مریم هداوند

ناشر: انتشارات آلوس

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۵

تیراژ: ۵۰۰ جلد

شابک: ۸-۸۶-۸۱۲۹-۶۰۰-۹۷۸

قیمت: ۳۵۰۰۰ ریال

فهرست

۵		مقدمه
۱۱		نخستین بهرام گور نامه به نزدیک شنگل شاه هند
۱۳		خواندن بهرام گور اریان را از هندوستان
۱۴		سپری شدن بهرام گور
۱۵		یزدگرد پسر بهرام گور
۱۶		[هرمز پسر یزدگرد]
۱۷		[پیروز]
۱۸		جنگ پیروز با تورانیان
۱۹		نامه‌ی خوشنواز به پیروز
۲۱		افتادن پیروز به چاه و کشته شدن
۲۳		[بلاش پیروز]
۲۴		نامه نوشتن سوفرای به خوشنواز
۲۶		رزم سوفرای با خوشنواز
۲۹		بازگشتن قباد به ایران زمین
۳۱		قباد پیروز
۳۲		بدگمان کردن ایرانیان قباد را از سوفرای
۳۵		بند کردن ایرانیان قباد را و بر تخت نشاندن
۳۶		گریختن قباد و پناه گرفتن نزد هیتالیان
۳۸		بازگشتن قباد از هیتال و زادن کسری نوشین روان
۴۰		پذیرفته شدن قباد دین مزدک را
۴۲		آویختن کسری مزدک را و کشتن او را

- ۴۶ ولی عهد کردن قباد کسری را و بزرگان
- ۴۷ از پیری نالیدن سراینده
- ۴۷ [کسری نوشین روان]
- ۵۰ بخشیدن کسری پادشاهی را به چهار بهر
- ۵۱ نامه نوشتن نوشین روان به کارداران خویش
- ۵۴ داستان بابک موید کسری و عرض سپاه دادنش
- ۵۷ در داد و فرهنگ نوشین روان
- ۵۹ برگشتن سرشین روان گرد پادشاهی خویش

مقدمه

ابوالقاسم فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس تازه دهیدن به زبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایران زمین است. و دیگر سرانندگان و گویندگان ما در این هنر به پایه او نمی‌رسند. استادی به بزرگی تاریخ که سرچشمه‌ای به جهان ادبیاتمان گشود هم او بود که پارسی را زنده کرد و با شیرایی سخن، ادبیات را ماندگار کرد. تا آنجا که آوازه‌اش تا کرانه‌ها پیچید. فردوسی یکی از ستارگان درخشان آسمان ادب فارسی و از مفاخر نام آور ملت ایران است و به سبب همین عظمت مقام و مرتبت، زندگی او مانند سایر بزرگان درجه اول ایرانی با افسانه‌ها و روایات مختلف آمیخته شده دروغا شخصی با این بزرگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهول است. راجع به او آنچه بر ما معلوم است اندکی از بسیار است. تولد او در سال ۳۲۹ در قریه باغ از ناحیه طبران طوس بوده یعنی همان جا که امروزه آرامگاه اوست. فردوسم مردی وطن پرست و در میهن پرستی استوار بود. این مطلب را می‌توان در جای شاهنامه و خصوصاً از شور و عشق فردوسی که در ستایش ایران و نژاد ایرانی است و به خوبی آشکار است یافت بطوریکه سی و پنج سال برای سرودن شاهنامه رنج می‌برد و تمام دارایی خود را از دست می‌دهد و در پایان عمر تهیدست می‌شود چرا که عشق به ایران و ایرانی تا آنجا در وجودش رسوخ کرده بود که بر آن شد تاریخ میهن خود و افتخارات گذشته آنرا که در خطر نیستی و فراموشی می‌دید احیا کند و بتواند از

بلاغت و فصاحت معجزه آسا و شیوایی سخن خود بهره مند شود و آن را از زوال و فراموشی برهاند. و باید گفت که در این راه خدایی کرد. تا آنجا که حتی در مرگ پسرش از ادامه کار باز نایستاد تا شاهنامه را همانگونه که از نامش بر می آید جاودان نماید، برای ایرانی که می خواست جاودان بماند. زبان از گفتن هر آنچه در این ۳۵ سال بر او گذشته قاصر است باشد که پاشش «بداریم این دردانه تاریخ را». فردوسی از تاریخ نیاکان خود و از داستانها و افسانه ها و تاریخ ایران اطلاع و یا به داشتن آنها شوق و علاقه داشت. در بیان خانوادگی وی را بر این داشت که بدون مشوق و محرک، خود به این کار عظیم دست زند. در حالیکه تذکره نویسان در شرح حال فردوسی می نویسند: که او به تشویق سلطان محمود به نظم شاهنامه پرداخت و این استباه آن است که نام محمود در نسخ موجود شاهنامه، که دومین نسخه شاهنامه فردوسی است توسط خود شاعر گنجاینده شده، نسخ اول شاهنامه که مختصر بود به منظوم ساختن متن شاهنامه ابومنصوری، موقعی را ر شده بود، که ۱۹ سال از عمر دولت سامانی باقی بود و اگر فردوسی تقدیم منظمه خود را به پادشاهی لازم می شمرد ناگزیر به درگاه آل سامان که حاکم آن گونه آثار بود، روی می نمود و به هر حال نمی توانست در آن درگاه سلطانی که هنوز روی کار نیامده بود بشتابد. محمود، ترک زاد نژاد نه تنها در شاهنامه استاد طوس تأثیری نداشت، بلکه تنها کار او قصد قتل گریند آن به گناه دوست داشتن نژاد ایرانی و اعتقاد به تشیع بوده است و بر سر

نظم داستانهای حماسی:

فردوسی ظاهراً در اوان قتل دقیقی حدود «۳۶۹ - ۳۷۶» به نظم داستانهایی مشغول بوده و بعضی از داستانها که متفردند «بیژن و گرازان»، را باید در رأس همه قرار داد. داستان بیژن و گرازان یا رزم بیژن و گرازان و

یا داستان «منیژه و بیژن»، از داستانهای مشهور قدیم بود که غیر از فردوسی از بعضی از شعرای دیگر عهد غزنوی نیز اشاراتی از آن دیده می‌شود و این ابیات منوچهری یکی از آن اشارات است:

شی چون چاه بیژن تنگ و تاریک چو بیژن در میان چاه او من
 ریا چون منیژه بر سر چاه دو چشم من بر او چون چشم بیژن
 در در یک قطعه منسوب به فردوسی نیز اشاراتی به داستان بیژن می‌نیم:

در ایوان‌ها نقش بیژن هنوز به زندان افراسیاب اندر است
 و این بیت اخیر از مه‌رت فراوان داستان بیژن و منیژه حکایت می‌کند تا بدانجا که تصاویر آن را در ایوان‌ها و بر دیوار خانه‌ها نیز نقش می‌کرده‌اند. فردوسی بنابر آنچه تحقیق در سبک کلام وی در داستان بیژن و گرازان برمی‌آید، این داستان را در ایام جوانی ساخته بود. یکی از دلایل این مدعا استعمال الفهای اطناسی فراوانی است که زیاده از لزوم در این داستانها مشاهده گردیده و دلیل آن است که فردوسی چنانکه در دیگر موارد شاهنامه دیده می‌شود، هنوز به نهایت بختگی و استادی و مهارت نرسیده بود. برای مثال در میان نود و یک بیت، یک قسمت این داستان ابیات زیر دارای الفهای اطلاق است:

به پیچید بر خویشان بیژن	که چون رزم مردم برهنه تن
ز تورانیان من بدین خنجر	ببرم فراوان سران را
به پیمان جدا کرد از او خنجر	به چربی کشیدش به بند اندر
چو آمد به نزدیک شاه اندر	گو دست بسته برهنه سرا
یکی دست بسته برهنه تن	یکی را ز پولاد پیراهن
نبینی که این بدکنش دیم	فزونی سگالد همی برهن

یعنی ده درصد ابیات با قافیه‌هایی که الف‌های زائد دارد استعمال شده و این وضع در اشعار فردوسی کمتر مشهود است. تاریخ شروع نظم

شاهنامه درست معلوم نیست ولی از چند اشاره فردوسی می‌توان تاریخ تقریبی آن را معین کرد. شروع کار فردوسی حدود سال‌های ۳۷۵ - ۳۷۱ هجری می‌باشد.

فردوسی از امرای نزدیک کسی را لایق آن نمیدانست که اثر عظیم و جاودان خود را بدو تقدیم کند و همواره در پی بزرگی می‌گشت که سزاوار آن اثر بدیع باشد و سرانجام محمود غزنوی بزرگترین پادشاه عصر خود را یافت.

من این نامه فرخ گرفتم به فال	همی رنج بردم به بسیار سال
نبردیم در افراز و بخشیده‌ای	پگاه کیان بر درخشنده‌ای
همه‌ای که سخن بردل آسان نبود	جراز و خامشی هیچ درمان نبود
به جای که هیچ پیدا درش	جراز نام شاهی نبود افرش
که اندر خور باغ نایب می	اگر نیک بودی بشایستی
سخن را نگه داشتم در "بیس"	بدان تا سازوار این گنج کیست
جهاندار محمود با فر وج	که او را کند ماه و کیوان سجود
بسیامد نشت از بر تخت داد	جهاندار چون او ندارد بیاد

از این ابیات بخوبی ثابت می‌شود که فردوسی همواره در فکر آشنایی با پادشاهی بزرگ بوده که شاهنامه خود را بنا بر وی کند و آخر کار قرعه بنام محمود زد. گویا این امر در شصت و پنج یا شصت و شش سالگی شاعر حدود سال «۳۹۴» یا «۳۹۵» اتفاق افتاد. در این زمان هم فقر و تهیدستی او به نهایت رسیده و ضیاع و عقار مورث خود در راه نظم حماسه ملی ایران از دست رفته بود.

نخستین نسخه منظوم شاهنامه شهرت بسیار یافته بود و طالبان از آن نسخه‌ها برداشتند و با آنکه پدید آورنده آن شاهکار به پیری گراییده بود و تهیدستی بر او نهیب می‌زد، هیچیک از بزرگان و آزادگان با دانش که از منظومه زیبایش بهره‌مند می‌شدند در اندیشه پاداشی برای آن آزاده مرد

بزرگوار نبودند در حالی که او نیازمند یاری آنان بود و می‌گفت:

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج	فزون کردم اندیشه درد و رنج
به تاریخ شاهان نیاز آمدم	به پیش اختر دیر ساز آمدم
بزرگان و با دانش آزادگان	نبشتند یکسر سخن رایگان
نشسته نظاره من از دورشان	تو گفתי بدم پیش مزدورشان
جز حسنت ازیشان نبد بهرام	بگفت اندر احسنتشان زهرام
سر بدم را کمن بسته شد	وزان بند روشن دل خسته شد

در همین حالی بود که دلالت تبلیغاتی محمود ترک زاد به اندیشه استفاده از شهر دهقان زاده بزرگوار طوس افتادند. و او را به صلوات جزیل محمود، کسی که گردن نام و آوازه خود به شاعر می‌داد، امیدوار کردند و بر آن داشتند که شاهنامه خود را که تا آن هنگام بنام هیچکس نبود به اسم او در آورد. او نیز بی‌سیرفت و بدون ترتیب یکی از ظلمهای فراموش ناشدنی تاریخ انجام یافت. و رسی باز به تجدید نظم و ترتیب و تنظیم نهایی شاهنامه و افزودن داستانهای نو سروده بر آن همت گمارد و به مدح محمود غزنوی در موارد مختلف از آن پرداخت و نسخه دوم شاهنامه در سال ۴۰۰ - ۴۰۱ هجری آماده تقدیم به دستگاه ریاست و سلطنت محمودی شد و فردوسی از ارتکاب این اشتباه آن دید که می‌بایست! بدین گونه که پس از ختم شاهنامه آنرا از غزنین به دوسر برد و به محمود تقدیم کرد و خلاف انتظاری که داشت مورد توبیخ و ستم پادشاه غزنین قرار نگرفت و با آنکه بنا بر روایت مختلف پادشاه غزنوی تعهد کرده بود که در برابر هر بیت یک دینار بدو بدهد بجای دینار درهم داد و این کار مایه خشم دهقان بزرگ منش طوس گشت چنانچه بنابر همان روایت همه درهم‌های محمود را به حمایم و ققاعی بخشید! علل اختلاف فردوسی و محمود بسیار است و مهمترین آنها اختلاف نظر آن دو بر سر مسائل سیاسی و نژادی و دینی است. فردوسی در شاهنامه

بارها بر ترکان تاخته بود و حال آنکه محمود ترک زاده بود و سرداران او همه ترک بودند و او و فرزندانش فقط با «تاجیکان» به پارسی سخن می گفتند و با این احوال طبعاً تحمل دشنامهای فردوسی به ابا و اجداد او برایش دشوار بود. بدتر از همه اینها فردوسی شیعه بود و مانند همه شیعیان در اصول دین به معتزلیان نزدیکی داشت و بالاتر از اینها مشرب فلسفی او هم از جای جای شاهنامه آشکار است. اما محمود دشمن هر شیعه و کشنده و بردار کننده هر معتزلی و هر فلسفی مشرب بود. او سنی متعصب و کراس خشک خام اندیشی بود و فقط با خام اندیشانی که به گرد او بان به پیید اعمالش در خراسان و ری و هندوستان می گشودند سر سازگاری داشت. با آزاده مرد درست اندیشه آزاد فکری چون فردوسی که از پشت آناکان بزرگان آمده بود.

فردوسی این آزاده بود. اگهان حربۀ تکفیر را بالای سر خود دید و تهدید شد که به جرم انان در ایران پیلان ساییده خواهد شد. پس ناگزیر از دام بلاگریخت و از عین به هرات رفت و با اسماعیل و راق پدر ازرقی شاعر پناه پرد و شش ماه در خانه آن آزاده مرد پنهان بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند و بازگشتند. چون فردوسی ایمن شد از هرات به طوس و از آنجا به طبرستان نزد پادشاه شیعیان مذهب باوندی آن دیار بنام «سپهبد شهریار» رفت و بدو گفت که در این شاهنامه همه سخن از نیاکان بزرگ تو می رود، بگذار تا آنرا بنام تو کنم. لیکن او از پیغ محمود لرزان بود و بدین کار تن در نداد. بعد از این حوادث فردوسی از طبرستان به خراسان بازگشت و آخرین سالهای نومییدی و ناکامی خود را به تجدید نظرهای نهایی در شاهنامه و بعضی افزایشها بر ابیات آن گذرانید تا به سال ۴۱۱ هجری در زادگاه خود «باز» در گذشت و در باغی که ملک او بود مدفون گردید، و همانجا مزار اوست.